

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۰

نگاه شاعرانه رودکی و ابونواس به خمریات*

دکتر محمدرضا نجاریان
استادیار دانشگاه یزد
دکتر محمد کاظم کهدویی
دانشیار دانشگاه یزد

چکیده

شاهکار رودکی در خمریات قصیده معروف «مادر می» است که یاد ابونواس شاعر عرب را در ذهن زنده می کند؛ اما ابونواس بعد از توصیف انواع گوناگون خمر، عصاره آن، خمره ها، قدم آن، حباب ها، طعم، رنگ، صفا و بوی آن به وصف شاربین می پردازد. رودکی در بیان آداب شراب و نوع نگاه به شاربین با ابونواس یکسان نیست؛ بلکه در موضوع تولد خمر و ساخت آن و در بسیاری از تفصیلات معانی شباهت میان آنها وجود دارد؛ به عنوان مثال، در اصالت باده ابونواس آن را دختر روزگار می نامد که با وجود زمان به وجود آمده و زمان پدر اوست و در آغاز خلقت خلق شده است. او قدم خمر را به عهد آدم و نوح بر می گرداند و گاه به عهد عاد و ثمود. باده او زمان ذی القرنین و موسی را درک کرده است؛ اما از دیدگاه رودکی می ای سالخورده است که پنجاه جامه را کهن کرده باشد. در این مقاله بر آنیم تا پس از ارائه سیر اجمالی خمیره سرایی و وصف خمر، با توجه به صور خیال، به خصوص تشبیه، به مقایسه مضامینی همچون: قوت تأثیر خمر، لطافت باده، تابندگی و نور، حباب های باده، ساقی، جام، مجلس باده، ادب منادمه و... در دیوان رودکی و ابونواس پردازیم.

واژگان کلیدی

رودکی، ابونواس، باده، خمیره، ساقی، جام .

۱- خمریه سرایی

خمریات یه شعرهایی گفته می شود که در آن از موضوعاتی چون می، ساقی، ساغر، مینا، جام، سبو، میکده و پیر می فروش، محتسب، صبوحی، توبه از می و... گفتگو می شود. در این اشعار می با نام های گوناگون ذکر می شود: شراب، باده، مُل، نپید، آب انگور، خمر، مدام، مدامه، عقار، اسفند، خندریس، قهوه، بکماز، راح، چرخ، اویره، بلبل، طلا، طلّه، شمول، راهنه، حریق، رهیق، قرقف، شمله، دختر رز، دختر تاک، دخت خم، نوشدارو، شاهدارو، عیسی نه ماهه، تریاق، جوهری، چراغ مغان، خاتون خم، پردگی رز، اشک تلخ، انوشه، صهبا، بنت العنب، ابوالمهنا، بنت الکرّم، ابو مطرب، ابوالسمح، مجاج العنب، رأف، سلافه، سویق، بتع، جریاله و... (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل خمریات).

شعر خمری در آغاز تنها به وصف مادی و حسی و لذت های دنیوی می پرداخت. «أعشی» امام این فن بود و پس از او عدی بن زید العبّادی و عمرو بن کلثوم و طرفه بن العبد و بعد از جاهلیت و علی رغم درخشش اسلام و تحریم خمر، ابو محجن ثقفی، یزید بن معاویه، ولید بن یزید، أخطل تغلبی و صریح الغوانی به وصف آن پرداختند (حاوی، ۱۴۱۷، ۷۹).

شاهکار رودکی در خمریات قصیده معروف «مادر می» است. مضمون بدیع برای شعرای بعد از او در این قصیده، تفصیل رسیدن انگور در خزان، چیدن آن، نهادن در خم و می ساختن است. اما ابونواس علاوه بر توصیف خود شراب و تاثیرات آن در جسم و جان، سخن را به وصف تاک و تاکستان می کشاند و از شیوه ساختن آن حکایت می کند و از میکده ها و آداب و رسوم آنجا و ساغرهایی که گاه منقش به نقش های ایرانی هستند و خمّاران و ساقیان و ندیمان و مطربان، تصویرهای زیبا می آورد.

در این مقاله صرفاً به بررسی خمر و خمریه سرایی از نگاه رودکی و ابونواس پرداخته می شود، با علم و اعتقاد به منع و تحریم خمر که به دلایل گوناگون در کتاب، سنت و اجماع ذکر شده و حرام بودن خمر که در ضمن آیات قرآن کریم بیان شده است. (۷/ نحل، ۲۱۹/ بقره، ۴۳/ نساء و ۹۰/ مائده).

ما در این مقاله برآنیم که با تکیه بر صور خیال، به خصوص تشبیه، نکات تازه ای پیرامون مقایسه فن شعر خمیری رودکی و ابونواس تبیین کنیم.

۲- وصف شراب

۲-۱- رنگ

رودکی از یار می خواهد که اثر رنگ می و تری آن را از لب بزداید:

ای طرفه خوبان من ای شهرة ری

لب را به سپید رگ بکن پاک از می (رودکی: ۱۲۴)

مشبه به خمر در دیوان این دو شاعر از لحاظ رنگ سرخ موارد زیر است:

الف- عقیق یمانی و نگین بدخشان:

چند از او سرخ چون عقیق یمانی

چند از او لعل چون نگین بدخشان (رودکی: ۹۹)

ابونواس هم جوهر می را چون عقیق و بهتر از آن می داند:

واستخرج الخمر من مزلها و لونها کالعقیق او اصبح (دیوان ابونواس، ۱۰۹)

ب- یاقوت در ید بیضا:

ور به بلور اندرون بینی گویی

گوهر سرخ است به کف موسی عمران (رودکی: ۹۹)

ج- یاقوت :

وحمراء کالیاقوت بت أشجها

وَ کادتُ بکفی فی الزُّجاجةِ أَنْ تَدَمی (غنیمی هلال، بی تا، ۱۷۴)

فالخمرُ یاقوتةٌ و الکأسُ لؤلؤةٌ

مِنْ کَفِّ جَارِیةٍ مَمشُوقَةٍ القَدِّ (دیوان ابونواس: ۲۶۷)

نابسوده دو دست رنگین کرد

ناچشیده به تارک اندر تاخت (رودکی: ۷۰)

د- لعل:

می لعل پیش آر و پیش من آی

به یکدست جام و به یک دست چنگ (رودکی: ۹۵)

ه- ارغوان: مورد به جای سوسن آید باز

می به جای ارغوان آمد (رودکی: ۷۸)

و- گل: لا تَبْكُ لَيْلِي وَ لا تَطْرَبُ اِلَى هِنْدِ

وَ اشْرَبْ عَلَيِ الْوَرْدِ مِنْ حَمْرَاءِ كَالْوَرْدِ (حاوی، ۱۴۱۷، ۳۱۶)

سماع و باده گلگون و لعبتان چوماه

اگر فرشته ببیند دراو فتد در چاه (رودکی: ۱۰۸)

ز- چشم خروس:

لئن هجر تک بعد الوصل اروی فلم تهجرک صافیه عقار

فخذها من بنات الکرم صرفاً کعین الذیک یعلوها احمرار

(غنیمی هلال، بی تا، ص ۱۷۴)

باده در شعر ابونواس می تواند رمزی برای جستجوی جامعه ای باشد که از آن دور شده است یا رمز مادرش جلبان (شاخه گل) باشد. زیرا مادرش به جهت فقر به غلامی از ثقیف شیر می داد تا امرار معاش کند و بدیهی است که حسن بن هانی در جستجوی حق خود باشد (عبده بدوی، ۲۰۰۰، م، ۳۶)

ح- خون تاک: کَأَسًا إِذَا أَنْحَدَرَتْ فِي حَلْقِ شَارِبِهَا

أَجْدَتْهُ حُمْرَتُهَا فِي الْعَيْنِ وَالْحَدِّ (دیوان ابونواس: ۲۶۷)

مشبه به خمر در شعر این دو شاعر از لحاظ رنگ زرد یا تلون موارد زیر است:

الف- لباس های رنگین زن: كَانَتْ مَنْظَرَهَا وَالْمَاءُ يَقْرَعُهَا

دیباج غانیة او رقم و شاء (العشماوی، ۱۹۸۰، ۲۱۹)

ب- دینار: تری کأسها عند المزاج کانهما

نثرت علیها حلی رأس عروس (العشماوی، ۱۹۸۰، ۲۲۳)

رودکی هم می سراید:

تاک رزینی شده دینار گون پرنیان سبز او زنگار گون (ر: ۱۶۶)

ج- طلا: کان للذهب المذوب بکأسها

بحرا یجیش بأعیُن الحیتان (فروخ، ۱۴۰۸، ۲۴۵)

«گویی ساغر آن دریایی از زر گداخته است که چشمان ماهیان بر سر آورده»

۲-۲- بو

ابونواس خمر را ریحانه الکأس می خواند؛ زیرا بیش از آنکه جسم را زنده کند، روح را زنده سازد:

كأسٌ مِنَ الرَّاحِ الْعَتِيقِ بُرِيحُهَا

قَبْلَ الْمَذَاقَةِ فِي الرَّؤُوسِ تَسْوِرٌ (شفیعی، ۱۳۸۳، ۳۵۱)

زان می که گر سرشکی زان چکد به نیل

صد سال مست باشد از بوی او پلنگ (رودکی: ۹۵)

رودکی خمر را به گل سرخ و مشک و عنبر در بوی خوش مانند می کند:

ورش بیویی گمان بری که گل سرخ

بوی بدو داد و مشک و عنبر با بان (رودکی: ۹۹)

این مبالغه ها را ابونواس هم دارد:

لَا تَحْفَلْنَ بِقَوْلِ الزَّاجِرِ اللَّاحِي

وَأَشْرَبَ عَلَيَّ الْوَرْدِ مِنْ مَسْمُوءَةِ الرَّاحِ (دیوان ابونواس، ص ۱۵۴)

۲-۳- طعم

می از نظر عیب‌الخمر، ابونواس، لذیذ است. او خمر را سیبی می داند که ذوب شده است:

الْخَمْرُ تَفَّاحٌ جَرَى ذَائِبًا كَذَلِكَ التَّفَّاحُ خَمْرٌ جَمَدٌ (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۴۶)

سوزش می در دهان چون سوزش دانه فلفل است. هرچه عمرش بیشتر باشد، تندی آن بیشتر گردد و بدین خاطر دل‌بسته شراب کهن است.:

فَمَا الطَّيْشُ إِلَّا أَنْ تَرَانِي صَاحِبًا

وَمَا الْعَيْشُ إِلَّا أَنْ أَلَّذَ، فَأَشْكِرًا (دیوان ابونواس، ص ۱۷۵)

رودکی هم زمان طرب و لهو را زمان باده گساری می داند:

ساقی! تو بده باده و مطرب تو بزن رود

تا می خورم که وقت طرب ماست (رودکی، ۱۳۸۲، ۷۲)

۲-۴- صاف بودن

مشبه به خمردر تمام و صاف بودن موارد زیر است:

الف- یاقوت سرخ و مرجان :

چون بنشیند تمام و صافی گردد

گونه یاقوت سرخ گیرد و مرجان (رودکی: ۹۹)

ب- اشک چشم:

كَانَهَا دَمْعَةٌ مِنْ عَيْنِ غَانِيَةٍ

مرهء زرققها ذكر المصيبات (العشماوى، ۱۹۸۰، ص ۲۲۲)

كَرْخِيَّةٌ كَصَفَاءِ دَمْعِ مَشُوقَةٍ

مرهء ترعب في سواد الاثمد (العشماوى، ۱۹۸۰، ص ۲۲۳)

رودکی در مرثیه ابوالحسن مرادی می سرايد:

صاف بد آميخته با درد می

بر سر خم رفت و جدا شد ز درد (رودکی: ۷۷)

۲-۵- لطافت باده

الف - آب: باده ابونواس لطيف و رقيق تر از آب است. او شراب را عرض

نمی داند؛ بلکه باور دارد که جوهر و روح است (ديوان ابونواس: ۳۳).

رَقَّتْ عَنِ الْمَاءِ حَتَّى مَا يُلَاثِمُهَا

لطافة و جفا عن شكلها الماء (ديوان ابونواس: ۵۲)

ب- عنقا: پرنده ای وهمی و خرافی است که به چشم دیده نمی شود:

كَانَهَا حِينَ تَمْطُو فِي أَعْتَتِهَا مِنْ اللَّطَافَةِ فِي الْاَوْهَامِ عَنَقَاءُ

(ديوان ابونواس: ۲۱۶)

ج- وصف ناپذیر: باده اجل از وصف است؛ زیرا رقيق و پنهان است:

جَلَّتْ عَنِ الْوَصْفِ حَتَّى مَا يُطَالِبُهَا وَهْمٌ فَتَخَلَّفُهَا فِي الْوَصْفِ اسْمَاءُ

تَقَسَّمَتْهَا ظُنُونُ الْفِكْرِ إِذَا خَفِيَتْ كَمَا تَقَسَّمَتِ الْأَدْيَانُ آرَاءُ

(العشماوى، ۱۹۸۰، ص ۲۱۷)

از اصطلاحات متکلمان لفظ « کمون » است که عقیده معتزله است. قائلند که خدا همه موجودات را یک دفعه آفریده، سپس بعضی را در بعضی مخفی نموده است. ابونواس خمر را پنهان و مخفی می داند که وقتی وصف می شود، تنها با حس درک می گردد (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۱۷۵).

د- آفتاب:

اکل الدهر ما تجسّم منها و تبقى لبابها مکنونها
فاذا ما اجتليتها فهباء منع الکف ما تبيح العیونا

(حنافخوری، ۱۳۶۸، ۳۱۱)

ح- روح خالص: ابونواس می گوید: خمر عقده زبان را باز می کند؛ گویا روح خالص است و جسمی ندارد:

لأنّی عالمٌ أنّ سوفَ تنأی مسافةً بینَ جسمانی و روحی

(العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۸)

« زیرا من می دانم که به زودی میان جسم و جانم فاصله می افتد. »

و- دوری گوش از سخن زشت: ابونواس دوری خمر از ناخالصی را به دوری گوش از کلام زشت مانند می کند:

لا غلیظ تببو الطبعه عنه نبوه السمع عن شنیع الکلام
بنت عشر صفت ورقت فلو صبت علی اللیل راح کل ظلام

(دیوان ابونواس، ۱۸۰)

رودکی خالص شدن خمر را مشروط به حبس دانه های انگور در خم می داند:

چون بسپاری به حبس بچه او را هفت شبا روز خیره ماند حیران
باز چو آید به هوش و حال ببیند جوش بر آرد بنالد از دل سوزان
گاه زیر زیر گردد از غم و گه باز زیر زیر هم چنان زانده جوشان

(دیوان رودکی، ص ۹۲)

۲-۶- تابندگی و نور: مشبه به خمر در تابندگی تصاویر زیر است:

الف- ابر بهمن: نبیذ روشن چو ابر بهمن به نزد گلشن چرا نباری (ر: ۱۱۲)

ب- خورشید:

آن گه اگر نیم شب درش بگشایی

چشمه خورشید را بینی تابان (رودکی: ۹۹)

فجاءت بها كَالشَّمْسِ يَحِكِي شعاعها

شعاع الثريا في الزجاج لها حسنا (دیوان ابونواس: ۲۵۰)

حیریه، کشف الشمس، صافیة

يحيط بالكأس من لألئها شعل (فروخ، ۱۴۰۸، ۳۰۶)

ج- جمال عروس: نمت على ندمائها بنسيمها

و ضياؤها في الليلة الظلماء (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۱۹)

د- ستاره در شب تاریک: اذا عب فيها شارب القوم خلته

يقبل في داج من الليل كوكبا (دیوان ابونواس: ۲۲۰)

ه- رباینده نور چشم: تكاد تخطف ابصارا اذا مزجت

بالماء اجتليت في لونها الجالي (العشماوی، ۲۲۲: ۱۹۸۰)

مرد حرس کفک هاش پاک بگیرد تا بشود تیرگیش و گردد رخشان

و- ماه کامل (ر: ۱۷۷).

ز- آتش که چون به ساغر ریخته شود، گویی چراغی فروزان است یا ستاره ای

درخشان یا آفتابی سوزان:

اذكي سراجا و ساقى القوم يمزجها

فلاح في البيت كالمصباح مصباح (دیوان ابونواس: ۱۵۰)

نیز گویا در میان جامی از آتش است:

لما أخذنا بها الصبأ صافية كأنها النار وسط الكأس تتقد (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۶۷)

شاعرا آرایه تجاهل عارف نمی داند آیا شراب، آتش است یا آتش، شراب:

كدنا على علمنا والشك نسأله أراخنا نارنا أم نارنا الراح (غنیمی، بی تا، ۱۸۱)

ح- سپیده در تاریکی: فعلت في البيت اذا مزجت

مثل فعل الصبح في الظلم (دیوان ابونواس: ۲۲۹)

ط - همرنگك جمال مغبچگان: كَأَنهَا هَذَاكَ فِي حُسْنِهِ
او وجهه عباس اذا شيت (ديوان ابونواس: ۱۷۷)

۲-۷- حباب های باده:

مشبه به حبابهای روی باده جام موارد زیراست:

الف - سنگریزه های مروارید بر زمینی طلایی:

كَانَ كُبْرَى وَصُغْرَى مِنْ فَوَاقِعِهَا

حَصْبَاءُ عَلَى أَرْضٍ مِنَ الذَّهَبِ (شفیعی، ۱۳۸۳، ۳۵۳)

ب- زر گداخته یا دریایی که چشمان ماهیان بر سر آورده است

(حنافخوری، ۱۳۶۸، ۳۱۰).

ج- دانه های مروارید بر روی پارچه قرمز رنگ:

كَأَنهَا بِزَلَالِ الْمُرْنِ إِذَا مُرَجَّتْ

شُبَّاكُ دُرٌّ عَلَى دِيَاجِ يَاقُوتِ (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۴۲)

د- مروارید در دستبند: كَانَتْ حَبَابَ الْمَاءِ حِينَ يَشْجُجُهَا

لَأَلَى عَقْدٍ فِي دَمَالِيحٍ أَوْ حَجَلٍ (ديوان ابونواس: ۳۳۰)

و- فرزندان بابک: چون شراب را در جام می ریزی؛ گویی فرزندان بابک

سپاهیانی هستند که در قعر دریا غرق می شوند:

على تماثيل بني بابك محترف ما بينهم خندق

كانهم و الخمر من فوقهم كتائب في لجة تغرق (ديوان ابونواس، ۱۵۶)

۳- تقدیس خمر

ابونواس خمر را می ستود و آن را تقدیس می کرد (طه حسین، ۱۹۸۰، ص

۸۶). در نگاه او شعر خمري مدح خمريست، بلکه به منزله دعای خمر است و

می گوید: «خمر را به خاطر نعمت هایش بستای و آن را با بهترین نام ها بخوان».

أَثْنٌ عَلَى الْخَمْرِ بِأَلْسِنِهَا وَ سَمَّهَا أَحْسَنَ أَسْمَائِهَا (ديوان ابونواس: ۵۳)

گویا شاعر به سبب تحریم خمر توسط مذاهب، ترجیح می دهد خمر را با نامی دیگر بخواند. محلّ خمر را محلّ عبادت می داند و جشن آن را جشن مذهبی (ادونیس، ۱۳۷۶، ص ۵۲). رودکی نیز چنین دارد:

یکی بزم خرم بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند (رودکی: ۱۷۳)

الف- ابونواس دختر رز را بزرگزاده ای می داند که باید از همنشینی با خوارمایگان دور باشد. از این رو، تنها پاکان و بزرگ زادگان را به خلوت خویش راه می دهد (ادونیس، ۱۳۷۶، ۴۲):

أَجَلٌ عَنِ اللَّئِيمِ الْكَاسَ حَتَّى	كَانَ الْخَمْرَ تَقْصُرُ مِنْ عِظَامِ
وَأَسْقِيهَا مِنَ الْفَتِيانِ مِثْلِي	فَتَخْتَالُ الْكَرِيمَةَ بِالْكَرَامِ
وَالْخَمْرُ قَدْ يَشْرِبُهَا مَعَشَرٌ	لَيْسُوا إِذَا عُدُّوا بِأَكْفَانِهَا

(العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۱۵)

خمر پناهگاهی است در برابر اندیشه ها و افکار دردناک؛ به همین سبب آن را نعمتی می داند که بر انسان لئیم باید حرام کرد. او با لهجه ای مسخره کننده و بی پروا می گوید:

لَا تُمَكِّنِي مِنَ الْعَرَبِيدِ يَشْرَبُنِي	وَلَا اللَّئِيمِ الَّذِي إِن شَمَّنِي قَطْبًا
وَلَا السَّفَالِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ وَلَا	غَرَّ الشَّبَابِ وَلَا مَنْ يَجْهَلُ الْأَدْبَا
وَلَا الْأَرَاذِلِ، أَلَا مَنْ يُوقِرُنِي	مِنَ السُّقَاةِ وَلَكِنْ أَسْقِنِي الْعَرَبَا

(حاوی، ۱۴۱۷، ص ۲۸۲)

رودکی می گوید:

اگر این می به ابر اندر به چنگال عقابستی

از آن تا ناکسان هرگز نخوردندی صوابستی (رودکی: ۱۱۰)

خوش آن نبیذ غارچی با دوستان یکدله

گیتی به آرام اندرون مجلس به بانگ و ولوله (رودکی: ۱۴۸)

در روزگار گذشته مردم به ماه مبارک احترام خاص می گذاشتند و در آن ماه فقط به تسبیح و تهلیل و نماز می پرداختند و با آمدن عید فطر گویا دوباره

می خوارگی را از سر می گرفتند. از این بیت رودکی هم روزه داری و تسبیح و نماز تراویح را می توان فهمید:

شد روزه و تسبیح و تراویح به یک جای عید آمد و آمد می و معشوق و ملامی
(رودکی: ۱۱۵)

ب- محبوب: با زبان راز با او مناجات می کند:

تَجْمَعُ عَيْنِي وَعَيْنَهَا لَعْنَةً مُخَالَفٌ لَفِظُهَا لِمَعْنَاهَا (العشماوی، ۱۴۱۷، ص ۲۲۶)

ج- شیر مادر: شراب ابونواس حکم شیر مادر را دارد که از آن جدا نمی شود و تا وقت مرگ غذای روزمره اوست:

أَنَا ابْنُ الْخَمْرِ مَالِي عَنْ غِذَائِهَا إِلَى وَقْتِ الْمَنِيَةِ مِنْ فِطَامِ (ديوان ابونواس: ۲۴۰)
قُطِرْتُ بِلِ مَرْبَعِي وَلِي بِقُرَى الْكَرْخِ مَصِيفٌ وَأُمِّي الْعَنْبُ
تُرْضِعُنِي دَرَّهَا وَتَلْحَفُنِي لَظْلَهَا وَالْهَجِيرِ يَلْتَهَبُ (العشماوی، ۲۱۴، ۱۴۱۷)

از نظر ابونواس مادر خمر تاک است و پدرش آب؛ بنابراین، مجوسی است؛ زیرا مجوس آتش را می پرستند و خمر دوست ندارد که با آتش پخته شود: رقیقا ابوها الماء والكرم امها و حاضنها حر الهجير اذا يحمي (فروخ، ۱۵۳، ۱۴۰۸)

د- اجلال خمر: ابونواس دوستان خود را سفارش می کند که قبرش را فقط در قطربل قرار دهند؛ آنجا که معروف به شراب خوب است. نیز او را در میان عصاره های انگور دفن کنند تا صدای خرد شدن آنها را بشنود:

خَلِيلِي بِاللهِ لَأَ تَحْفِرَا لِي الْقَبْرَ إِلَّا بِقَطْرُبُلٍ
خَلَالَ الْمَعَاصِرِ بَيْنَ الْكُرُومِ وَكَأْتَدِينَانِي مِنَ السُّبُلِ
لَعَلِّي أَسْمَعُ فِي حُفْرَتِي إِذَا عُصِرَتْ ضَجَّةُ الْأَرْجُلِ (ديوان ابونواس: ۲۳۰)

رودکی می گوید:

اگر می نیستی یکسر همه دل ها خرابستی

اگر در کالبد جان را ندیدستی شرابستی (رودکی: ۱۱۰)

ه- شرافت و آزادگی:

می آرد شرف مردمی پدید آزاده نژاد از درم خرید

می آزاده پدید آرد از بد اصل فراوان هنرست اندرین نبید (رودکی: ۸۴)
فَإِنَّ الْكَرَّمَ مِنْ كَرَمٍ وَجُودٍ وَمَاءُ الْكَرَمِ لِلرَّجُلِ الْكَرِيمِ (فروخ، ۱۴۰۸، ۳۴۵)

و- ارزانی در عین گرانی:

نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف

اگر گران بد زی من ارزان بود (رودکی: ۸۳)

ز- بکر: سَلِيلَةُ كَرَمٍ لَمْ يُفَضَّ خَتَامُهَا

وَلَمْ يَلْتَدِغْهَا فِي بُطُونِ الْمَرَاجِلِ (غنیمی، بی تا، ص ۱۷۵)

بر خمر ابونواس پرده ای از غبار و تار عنكبوت در خمره افتاده است که دلالت

بر بکر بودن آن دارد:

فاسقنی البکر التی اخترت بخمار الشیب فی الرحم (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۵۴)

۴- قوت تأثیر خمر

خمر نیروی تغییر و تبدیل دارد و به شاربین آن قدرت می دهد:

دَارَتْ عَلَى فَتِيَّةٍ دَانَ الزَّمَانُ لَهُمْ

فَمَا يُصِيبُهُمْ إِلَّا بِمَا شَاءُوا (دیوان ابونواس، ص ۳۳)

ابو نواس نظریه مرجئه را دارد. او قدری است و اعتقاد دارد که می تواند خود

تقدیرش را تغییر دهد (حاوی، ۱۴۱۷، ص ۲۲۶). رودکی هم می را گشاینده دژ

محکم و تغییر دهنده حال بخیل می شمرد:

بسا حصن بلندا که می گشاد

بسا کره نو زین که بشکنید

بسا دون بخیلا که می بخورد

کریمی به جهان در پراکنید

(رودکی: ۸۵)

آهو به دشت اگر بخورد قطره ای از او

(رودکی: ۹۵)

این ایات یادآور گیاه هوم است که در اوستا هئوم ودر سانسکریت سوما

است. شیره اش سرشار از نیرو و لبریز از انرژی است. (رضی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۵).

صَفْرَاءُ، لَاتَنْزِلُ الْأَحْزَانَ سَاحَتَهَا لَوْ مَسَّهَا حَجَرٌ، مَسَّتْهُ سَرَاءُ (فروخ، ۱۴۰۸، ص ۹)

سماع و باده گلگون و لعبتان چو ماه اگر فرشته ببیند در او فتد در چاه
(دیوان رودکی، ۱۳۸۲، ۴۸۱)

الف- سلامت و زیبایی در می:

لَا تَلْمَنِي عَلَى الَّتِي فَتَنَّتَنِي وَأَرْتَنِي الْقَبِيحَ غَيْرَ قَبِيحٍ
قهوةً تتركُ الصحيحَ سقيماً
و تُعِيرُ السَّقِيمَ ثوبَ الصَّحِيحِ (دیوان ابونواس، ص ۲۲۹)

ب- گرفتن روح می با نوشیدن آن:

مَازَلْتُ أَسْتَلُّ رُوحَ الدَّنِّ فِي لَطْفٍ وَأَسْتَقِي دَمَهُ مِنْ جَوْفِ مَجْرُوحِي
حَتَّى انْتَنَيْتَ وَ لِي رُوحَانِ فِي جَسَدِ وَالدَّنُّ مُنْطَرِحًا جِسْمًا بِالرُّوحِ
(العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۵)

ج- واله و شیدا شدن:

گویا ابونواس از تقييد زمان آزاد شده است؛ لذا جمعه را شنبه می بیند و
شب را روز:

تتركُ المرءَ اذا ما ذاقها يُرْخِي الازارا
و يرى الجمعةَ كَالسَّبْتِ وَ كَاللَّيْلِ النَّهَارَا (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۶)

د- دارای روح مودت و الفت:

هاتا بمثلِ الراحِ معرفةً بِلَطَافَةِ التَّأْلِيفِ وَ الوُدِّ (العشماوی، ۱۹۸۰، ص ۲۲۶)

ه- خماری:

حرارت خمر و شدت فعل آن با نفوس و قوت تأثیر در عقل و نفس و جسد
متفاوت است :

گاه به صاحبش مثل وحشی درنده حمله می کند، اما آن را نمی درد؛ بلکه
درچشمش چرت ایجاد می کند:

صفراءُ تفترسُ النفوسَ فلا تری منها بهنَّ سِوَى السَّنَاتِ جِرَاحَا (دیوان
ابونواس، ص ۲۰۸)

وقتی در جام ریخته شود، بر خرد ناظر چیره شود و چشم او به حالت خمار می رود:

فَارَسَلَتْ مِنْ فَمِ الْاَبْرِيقِ صَافِيَةً كَأَنَّمَا أَخَذَهَا بِالْعَيْنِ اِغْفَاءً (دیوان ابونواس: ۳۲)
رودکی هم این مضمون را دارد:
به پاکی گویی اندر جام مانند گلابستی

به خوشی گویی اندر دیده بی خواب خوابستی (دیوان رودکی: ۱۱۰)
و- از شدت حرارت، کف دست آتش می گیرد و جهانی است که چشم انتهای آن را نمی بیند:

تَلْتَهَبُ الْكُفُّ مِنْ تَلْهَبُهَا وَ تَحْسُرُ الْعَيْنُ أَنْ تَقْصَاها (دیوان، ص ۹۲۴)
ز: جاری شدن در مفاصل:

فَتَمَشَّتْ فِي مَفَاصِلِهِمْ كَتَمَشَّى الْبُرِّ فِي السَّقَمِ (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۲۹)
ابونواس دغدغه حاصل در بدن در اثر خمر را به حرکت خزنده در میان استخوان مانند می کند:

جفا الماء عنها في المزاج لانها

خیال لها بين العظام ديب (دیوان ابونواس: ۸۵)

ح- آرزوهای دور و دراز:

خمر کرخی، ثقل زمان را تخفیف می دهد و جان را شاد می کند:
كَرْخِيَّةٌ تَتْرَكُ الطَّوِيلَ مِنْ الْعَيْشِ قَصِيرًا وَ تَبْسُطُ الْأَمَلَا (دیوان ابونواس، ص ۶۹۷)

ط- آزادی روح از بدن:

دَعِذَا عَدَمْتُكَ وَ اَشْرَبَهَا مُعْتَقَّةً صَفْرَاءَ تَفْرُقُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ (دیوان ابونواس، ص ۲۷۹)

این تعبیر فلاسفه است که نفوس از هم جدایند، با این اعتقاد که ارواح آسمانی از ماده جدایند.

ی- زایل کننده اندوه :

مِن قَهْوَةٍ تُذْهِبُ الْهُمُومَ فَلَا

تُرْهَبُ فِيهَا الْمَلَامَ وَالْعَدْلَا (ديوان ابونواس، ص ۶۹۷)

تا بشکني سپاه غمان بر دل آن به که می بیاری و بگماری (رودکی: ۱۱۲)

نَعْمَ سَلَّحُ الْفَتَى الْمُدَامُ إِذَا

سَاوَرَهُ الْهَمُّ، أَمْ بِهِ جَمَّحًا (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۰۰)

وانکه به شادی یکی قدح بخورد زوی

رنج نبیند از آن فراز و نه احزان (رودکی: ۹۹)

كُلِّ مَا كَانَ خِلَافًا لِشَرَابِ الصَّالِحِينَ

واصر فيها عن بخیلِ دان بالامساکِ دینا (ديوان ابونواس، ۲۳۶)

ابونواس بر این باور است که برای از بین بردن غم و درد و رنج‌ها، باید شب و

روز شراب نوشید؛ زیرا دواي همه غم هاست:

أَلَهُ بِالْبَيْضِ الْمَلَّاحِ وَبِقَيْنَاتِ وَرَاحٍ / لَا يَصُدُّكَ لَاحٍ هُوَ عَنِ سَكْرِكِ

صَاحٍ / لَيْسَ لِلْهَمِّ دَوَاءٌ كَاغْتِبَاقٍ وَاصْطَبَاحٍ / فَلَعْمَرِي مَا يَدَاوِي أَلْ هَمُّ بِالْمَاءِ

القِرَاحِ (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۴۶)

۵- اصالت باده

خمر ابونواس فلسفی و صوفیانه است. او باده را دختر روزگار می نامد که با

وجود زمان به وجود آمده و در حجره اش متولد شده. پس زمان پدر اوست و در

آغاز خلقت خلق شده است:

كَانَ لَهَا الدَّهْرُ مِنْ أَبٍ خَلَقْنَا فِي حَجْرِهِ صَانَهَا وَرَبَّاهَا (ديوان ابونواس

ص ۹۲۵)

تُخَيَّرَتْ وَالنَّجُومُ وَقَفَتْ لَمْ يَتَمَكَّنْ بِهَا الْمَدَارُ (ديوان ابونواس، ص ۳۵۷)

زمان طبق نظر فلاسفه از حرکت افلاک حاصل شده است (ابن قتیبه،

۱۹۰۲، ۶۸۳/۲). نزد ابونواس دیرینگی راهی به سوی صفا و رقت خمر است؛

آنچنان که با چشم دیده نمی شود:

مَازَالَ يَجْلُوهَا تَقَادَمَهَا حَتَّى عَدَّتْ رَوْحًا بِلَا جِسْمٍ (ديوان ابونواس، ص ۲۲۵)

گاه قدمِ خمر را به عهد آدم و نوح برمی گرداند و گاه به عهد عاد و ثمود:
 اسقِنِهَا سَلَاْفَةً سَبَقَتْ خَلْقَ آدَمَ (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۶۱)
 از زبان خمر می گوید که زمان ذی القرنین و موسی را درک کرده است:
 سمعتُ بذی القرنین قبلَ خروجه
 و ادرکتُ موسی قبلَ صاحبه الخضر (دیوان ابونواس: ۱۹۴)
 از دیدگاه رودکی می ای سالخورده است که پنجاه جامه را کهن کرده باشد:
 با می چونین که سالخورده بود چند
 جامه بکرده فراز پنجه خلقان (رودکی: ۹۹)
 هرچه عمر شراب بیشتر باشد، تندی آن بیشتر است و بدین خاطر ابونواس
 دلبسته شراب کهن است:

أَكَلَ الدَّهْرُ مَا تَجَسَّمَتْ مِنْهَا وَ تَبَقَّى لَهَا بِهَا مَكْنُونَا
 فاذا ما اجْتَلَّتْهَا فَهَبَاءٌ يَمْنَعُ الكِفَّ مَا يُبِيحُ العُيُونَا (دیوان ابونواس، ص ۸۳۷)
 شاعر در این ابیات از غبار، ماده اولیه خلقت یعنی هیولی را قصد کرده است و
 به دنبال آن لطافت و رقت خمر و اختلاف آن با ماده را بیان می کند. ابونواس
 خمر را پیر می داند؛ اما پیوسته در رحم مادرش جنین است. بعد پیری به جوانی
 و صفا بر می گردد. بعد از کف کردن به سکون می رسد (جوانی خمر).
 رودکی هم این مضمون را بیان می کند:
 باز به کردار اشتری که بود مست کفک بر آرد زخشم و زاید سلطان
 آخر کارام گیرد و نچرخد تیز درش کند استوار مرد نگهبان
 (دیوان رودکی: ۹۹)

باده ابونواس اگر زبان داشت، قصص گذشتگان را می گفت:

عُتِّقْتُ حَتَّى لَوْ اتَّصَلْتُ بِلِسَانِ نَاطِقٍ وَ فَمٍ
 لَأَحْبَبْتُ فِي القَوْمِ مِثْلَهُ ثُمَّ قَصَّتُ قِصَّةَ الأَمَمِ (دیوان ابونواس، ص ۸۰۲)

۶- مجلس باده و لوازم آن

الف. جام شراب

- **قدح:** به ستاره مانند شده است:

سحابستی قدح گویی و می قطره سحابستی

طرب گویی که اندر دل دعای مستجابستی (دیوان رودکی: ۱۱۰)

فی کؤوس کأنهنَّ نجومٌ جاریاتُ بُرُوجُها آیدینا (دیوان ابونواس: ۸۳۸)

ابونواس گاهی در جامی طلایی شراب می خورد که تصاویر فارسی دارد؛ از جمله تصویر خسرو که پیرامونش سوارانی کمان به دست برای صید گاو وحشی دیده می شوند:

تدار علینا الراح فی عسجدیه حبتها بانواع التصاویر فارس

قرارتها کسری و فی جنباتها مها تدریها بالقسی الفوارس

فللخمر ما زرت علیه جیوبها و للماء ما دارت علیه القلانس

(دیوان ابونواس، ۱۴۳)

- **زیغال:** قدح و پیاله بزرگ:

شکفت لاله تو زیغال بشکفان که همی

به دور لاله به کف بر نهاده به زیغال (دیوان رودکی: ۹۵)

- **کدو:** کوزه شراب و مجازا پیاله و ساغر (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل کدو):

لعل می را ز درج خم برکش

در کدو نیمه کن به پیش من ار (دیوان رودکی: ۸۸)

- **دوستگانی:** پیاله و شرابی که با دوست خوردند (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل دوستگانی):

کسی را چو من دوستگان می چه باید

که دل شاد دارد به هر دوستگانی (دیوان رودکی: ۱۱۴)

- **رطل:** پیمانه می فروشی به اندازه نیم من (دهخدا،، ذیل رطل، ۱۳۷۲):

بودنی بود می بیار اکنون

رطل پر کن مگوی سخون (دیوان رودکی، ص ۱۸۲)

- **تکوک:** صراحی ای باشد از طلا و نقره یا چینی که به صورت جانوران

سازند. (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل تکوک):

خور به شادی روزگار نوبهار

می گسار اندر تکوک شاهوار (دیوان رودکی، ص ۱۶۲)

- **صراحی:** ابونواس باده را خورشیدی مجبوس در صراحی می بیند:

مِنْ عُقَارٍ مَنْ رَأَاهَا قَالَ لِي

صِيدَتِ الشَّمْسُ لَنَا فِي بَاطِيهِ (دیوان ابونواس: ۸۵۰)

ابریق فارسی معرب آبریز به معنی صراحی در این شعر ابونواس به کار رفته :

قد بات یسقینی دریاقه سالت من الابریق فی الجام (دیوان ابونواس، ۳۲۹)

«همه شب مرا از می ای که از صراحی در جام روان بود، می گسارید.»

ب. ساقی:

ساقی از دیدگاه رودکی، بتی زیبا رو و غلامی پری رو است:

باده دهند بته بدیع ز خوبان بچه خاتون ترک و بچه خاقان

از کف ترکی سیاه چشم پری روی قامت چون سرو و زلفکانش چوگان

(دیوان رودکی: ۱۰۰)

اما ابونواس عشق مذکر دارد و ساقی او همچون ماه چشمانش زیباست، گویا

سحر هاروت از آن گرفته شده است:

يُدِيرُهَا قَمَرٌ فِي طَرْفِهِ حَوْرٌ كَأَنَّهَا اشْتَقَّتْ مِنْهُ سِحْرُ هَارُوتِ (حاوی، ۱۴۱۷، ص ۲۴۴)

ساقی ابونواس همچون غزالی کوچک است که بسیار به جانش نزدیک است:

و غزال یدیرها بینان ناعمات یزیدها العسر لینا (فروخ، ۱۴۰۸، ۱۴۷)

گاهی ابونواس دارای دو مستی است؛ از چشم ساقی و از باده دستش:

تَسْقِيكَ مِنْ طَرْفِهَا خَمْرًا وَمِنْ يَدِهَا خَمْرًا فَمَا لَكَ مِنْ سُكْرَيْنِ مِنْ بُدِّ

لِي نَشُوتَانِ وَلِلنَّدَامَانِ وَاحِدَةٌ

شیءٌ خُصِّصَتْ بِهِ مِنْ دُونِهِمْ وَحَدِي

(دیوان ابونواس: ۲۶۸)

ج- دن

خم بزرگ قاراندود که در زمین فرو می کردند (دهخدا، ۱۳۷۲، ذیل دن)

فَاسْتَوْحَشَتْ وَبَكَتْ فِي الدَّنِّ قَائِلَةً

يَا أُمَّ وَيَحْكُ أَخْسَى النَّارِ وَاللَّهْبَا (غنيمي، بی تا: ص ۱۷۶)

د- مجلس

فی ریاض ربیعیه، بکر النو
فَتَوَشَّتْ بِكُلِّ نَوْرٍ اَنِيقٍ
فتری الشرب کالاهله فیها
و لهم من جناه آذریون
ء علیا بمُسْتَهْلِ الغمام
من فُرادی نَبَاتُهُ و توام
یتحسون خُسروی المدام
وضعوه مواضع الاقلام (فروخ، ۱۴۰۸، ۳۴۰)

رودکی هم مجلس باده را چنین توصیف می کند:

خسرو بر تخت پیشگاه بنشسته
ساخته کاری که کس نسازد چونان
از گل و از یاسمین و خیری الوان
یک صف حران و پیر صالح دهقان
شهره ریاحین و تخت های فراوان
شاه ملوک جهان، امیر خراسان

(دیوان رودکی: ۲۶۹)

ه- ادب منادمه (همدم و هم پیاله)

ابونواس برای جام و همنشینان باده پنج حق قایل است: وقار، مسامحه، دوری از فخر فروشی، اختصار کلام، گذشت لغزش ها. (حاوی، ۱۴۱۷، ۲۷۴) از نظر ابونواس خمر میان همنشینان اخوت و برادری ایجاد می کند:

فاذا اکثرت فیها الماء زادتك خمارا (حاوی، ۱۴۱۷، ص ۲۷۳)

۷- اغتنام فرصت

غالب شاعران خمریه سرا به اغتنام فرصت فرا می خوانند و آن را مایه شفای هم و غم می دانند. رودکی از ویرانی زندگی و تحیر مرگ می گوید. ما در دنیا خوشیم و بعد از آن هم آسوده؛ اما تو بدون یار در خاکی و کسی که بمیرد دوباره زنده نخواهد شد:

ما همه خوش خوردیم و خوش خسیم
نه چنان خفته ای که بر خیزی
تو در آن گور تنگ تنهایی
نه چنان رفته ای که باز آیی

(دیوان رودکی، ۱۷۸)

ابونواس می سراید:

بَادِرُ شَبَابِكَ قَبْلَ الشَّيْبِ وَالْعَارِ

و حَثَّحِثِ الْكَأْسَ مِنْ بَكْرِ لَا بَكَارٍ (غنیمی، بی تا، ۱۷۲)

رودکی نیز به اغتنام فرصت فرا می خواند؛ اما پشت این بهره وری و غنیمت، حسی غمین است که انقلاب لحظات سرور را عمیقاً احساس می کند:

باد و ابراست این جهان فسوس

باده پیش آر هر چه باداباد (دیوان رودکی: ۷۴)

۸- نتیجه

توصیفات و تشبیهاتی که در دیوان رودکی و ابونواس به کار رفته است، در غالب موارد مشترک نیستند:

۱- مشبه به خمر در دیوان این دو شاعر از لحاظ رنگ سرخ، عقیق یمانی و نگین بدخشان، یاقوت در ید بیضا، خون تاک، چشم خروس و ... است.

۲- مشبه به خمر در تابندگی ابر بهمن، خورشید در برج حمل و حوت، خورشید محبوس در صراحی، خورشید غروب کننده در درون شارب است.

۳- حباب های باده در دیوان ابونواس به تصاویری تشبیه شده اند که در دیوان رودکی نیست.

۴- ابونواس در تقدیس خم آن را بزرگزاده دور شده از خوارمایگان، شیر مادر، شرافت و آزادگی، ارزانی در عین گرانی، زایل کننده اندوه می خواند.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. ابن قتیبه (۱۹۰۲ م.): الشعر و الشعراء، لیدن.
۳. ابونواس، حسن بن هانی (۱۴۲۲): دیوان، شرح سلیم خلیل قهوجی، بیروت.
۴. ادونیس (۱۳۷۶): پیشدرآمدی بر شعر عربی، ترجمه کاظم برگ نیسی، تهران، انتشارات فکر روز.

۵. اعتمادمقدم، علیقلی (۲۵۳۵): آیین و رسم های ایرانیان باستان بر بنیاد شاهنامه فردوسی، وزارت فرهنگ و هنر.
۶. امامی، نصرالله (۱۳۸۴): استاد شاعران رودکی، نشر جامی.
۷. امین، سعید محسن (۱۴۰۶): اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالمعارف.
۸. حاوی، ایلیا (۱۴۱۷): فن الشعر الخمری، بیروت-لبنان، دارالثقافه.
۹. دبیر سیاقی، محمد (۱۳۷۰): پیشاهنگان شعر فارسی، چاپ سوم، تهران، شرکت کتاب های جیبی.
۱۰. دهباشی، علی (۱۳۸۵): یاد یار مهربان، تهران، نشر صدای معاصر.
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲): لغت نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۲. رستگار، منصور (۱۳۸۰): انواع شعر فارسی، انتشارات نوید شیراز.
۱۳. رضی، هاشم (۱۳۸۲): آیین مغان، تهران، سخن.
۱۴. : دین و فرهنگ ایرانی، تهران، سخن.
۱۵. رودکی، ابو عبدالله (۱۳۸۲): دیوان، براساس نسخه سعید نفیسی، تهران، انتشارات نگاه.
۱۶. ریپکا، یان (۱۳۸۳): تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات سخن.
۱۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹ هـ): شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران، علمی، چاپ هشتم.
۱۸. شعار، جعفر (۱۳۷۸): دیوان شعر رودکی، تهران، نشر قطره.
۱۹. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳): صور خیال در شعر فارسی، چاپ نهم، تهران، آگاه.
۲۰. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱ ش): تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ پانزدهم، تهران، فردوس.

۲۱. طه حسین (۱۹۸۰): حدیث الاربعاء، بیروت، دارالکتاب.
۲۲. ضیف، شوقی (۱۹۶۶): تاریخ الادب العربی، قاهره، دارالمعارف.
۲۳. العاکوب، عیسی (۱۳۷۴): تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، ترجمه عبدالله شریفی، تهران، انتشارات علمی.
۲۴. عبدالجلیل، ج. م. (۱۳۷۶): تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، امیر کبیر.
۲۵. عبده بدوی (۲۰۰۰ م.): دراسات فی النص الشعری، قاهره، دار قباء.
۲۶. العشماوی، محمد زکی (۱۹۸۰): موقف الشعر من الفن و الحیاة، دارالنهضة العربیه.
۲۷. غنیمی هلال، محمد (بی تا): دراسات و نماذج، قاهره، نهضة مصر.
۲۸. فاخوری، حنا (۱۳۶۸): تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه آیتی، تهران، انتشارات طوس.
۲۹. فروخ، عمر (۱۹۹۷): تاریخ الادب العربی، ج ۲، دار العلم للملایین.
۳۰. (۱۴۰۸ هـ): ابونواس، بیروت، دارالکتاب العربی.
۳۱. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۶۹): سخن و سخنوران، چاپ چهارم، تهران، انتشارات خوارزمی.
۳۲. محجوب، محمد جعفر (۱۳۴۵): سبک خراسانی در شعر فارسی، انتشارات فردوس.
۳۳. مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۶۹): هفتاد مقاله، انتشارات اساطیر.
۳۴. میر صادقی، میمنت (۱۳۷۶): واژه نامه هنر شاعری، کتاب مهناز، تهران.
۳۵. نفیسی، سعید (۱۳۸۱): محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، امیر کبیر.